

تاریخ دریافت: ۹۴/۹/۴

تاریخ پذیرش: ۹۵/۳/۱۵

مقایسه خمیره ابن فارض مصری با اشعار مولانا و غزلیات سعدی و حافظ

زرین تاج فرجی^۱

محمد رضا شاد منامن^۲

چکیده:

در این مقاله ضمن مطالعه و بررسی خمیره ابن فارض و تطبیق آن با اشعار مولانا، غزلیات سعدی و حافظ به عقاید مشترک عرفانی برمی‌خوریم که همگی به مشرب عشق و مستی و نیز اندیشه‌های وحدت‌گرایانه متمایل بودند. ابن شاعران گرانقدر، جهان بینی، عرفان و سلوک اجتماعی و فردی خود را بر شالوده عشق بنا نهاده‌اند؛ به گونه‌ای که در باور آنها عشق، مهم‌ترین موضوع هستی، مبدأ و معادشناسی، انسان‌شناسی و بزرگ‌ترین انگیزه برای تعالی آدمی است. ابن فارض در خمیره خود که در حقیقت یک توحیدیه عرفانی است بیشتر به توصیف باده و حالات عرفانی آن پرداخته است که عاشق از جمال حقیقت و زیبایی آن که باعث لقا و وصل حضرت دوست می‌شود مست می‌شود. کلام سعدی صرف عشق و مستی است و در این رهگذر گاهی به عشق زمینی برای گداخته شدن نفوس مقربان اشاره می‌کند تا ناخالصی‌ها فرو ریزد و افراد شایستگی وصال و دیدار جمال یار را پیدا کنند. کلام مولانا بیشتر بر وجد و غلبه هیجانات روحی و عرفانی است که مبتنی بر تجربه‌های روحانی است اما حافظ که بیشترین بسامد درباره باده و عشق را در غزلیات خود به کار برده، حکایت از آن دارد که تحت تأثیر مضامین ابن فارض بوده و با زبان رمزی و نمادین به بیان اندیشه‌های خاص عرفانی می‌پردازد.

کلید واژه‌ها:

ابن فارض، مولوی، سعدی، حافظ، باده، عشق

^۱ - فارغ التحصیل کارشناسی ارشد ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خلخال و دبیر دبیرستان تیزهوشان خلخال.

^۲ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خلخال، دانشگاه آزاد اسلامی، خلخال، ایران. نویسنده مسئول:

پیشگفتار

خمريّه از مادهٔ خمر به معنای شراب و باده هست و در اصطلاح «شعري است که در وصف شراب سروده شود» (معین، ۱۳۷۵) و سروده‌هایی که درون‌مایهٔ اصلی آن‌ها باده و باده‌خواری و ملزومات و مقتضیات آن باشد (کاشفی، ۱۳۵۶: ۳۷). از مترادف‌های آن می‌توان شراب، باده، می، صهبا، خمر، مسکر، مل نبیذ، راح، مدام، قهوه و عصیر را نام برد (دهخدا، ۱۳۷۷). خمريه در حقیقت تصوف عاشقانه، خداپرستی به صائقه عشق و محبت است و صوفیه که معتقد بودند کمالیت دین در کمالیت محبت است رابطهٔ خالق صاحب کمال، جلال و جمال متلق را با مخلوق همچون پیوند عشق میان عاشق و معشوق می‌بینند و باور دارند که هیچ آفریده‌ای نیست که در وی آتش عشق خدا نیست. (جلال ستاری، ۱۳۷۴: ۱۳۴)

باید گفت که شعر به‌عنوان یک پدیدهٔ اجتماعی نه‌تنها از اوضاع و احوال روزگار و پیرامون خود به دور نیست؛ بلکه انعکاس‌دهندهٔ آیین‌ها و باورها هست. یکی از این آیین‌ها و باورها، باده و باده‌گساری بوده است. در عصر جاهلی عرب نیز وصف شراب بیش از حد معمول در مجالس متداول بوده است و شاعران عرب جاهلی بیشترین درون‌مایهٔ اشعارشان بر مبنای توصیف شراب و شراب‌خواری بوده است. با ظهور و گسترش اسلام از شراب به‌عنوان الفساد و ام‌الخبائث یادشده است و نوشیدن آن حرام هست. در آیهٔ ۹۰ سورهٔ مبارکهٔ مائده خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» ترجمه: «ای اهل ایمان، شراب و قمار و بت‌پرستی و تیرهای گروبندی همه این‌ها پلید و از عمل شیطان است، از آن البته دوری کنید تا رستگار شوید» (قرآن کریم، ۱۳۷۶: ۱۲۳). لذا شاعران شعر فارسی نیز ابتدا به تبعیت از اعراب به توصیف شراب و باده پرداختند. از میان شاعران عرب که به خمريّه‌سرایی پرداخته‌اند، أعشى، ابونواس و معتز را می‌توان نام برد؛ بعدها در قرن هفتم هجری قمری ابوحفص عمر پسر علی سعدی معروف به ابن فارض قصیدهٔ خمريّه‌ای سرود که بعدها سرمشق بسیاری از شاعران گردید.

در شعر فارسی نیز شاعرانی چون رودکی، منوچهری به وصف شراب و باده‌گساری پرداخته‌اند. رفته‌رفته محتوا و درون‌مایهٔ شعر فارسی گسترش یافت و آن نیز در اثر پیدایش شعر صوفیانه در شعر فارسی بود که از اوایل قرن پنجم هجری شروع شد. «اشعار خاص صوفیانهٔ پارسی اشعاری بود که ارباب معانی برای بیان احوال و مواجید خود و حقایق معنوی می‌سرودند و جنبهٔ تعلیمی و اخلاقی نداشت. خصوصیات بارز این قبیل اشعار این بود که شاعر مقاصد خود را کم‌وبیش با همان

الفاظ و تعبیری که در شعر غیر صوفیانه و غیردینی به کار می‌رفت بیان می‌کرد و لذا صوفیه در سرودن اشعار خاصاً صوفیانه و عرفانی از حیث لفظ و تعبیر و مضمون نیز مقلد شاعران دیگر بودند» (پورجوادی، ۱۳۸۷: ۲۰-۲۱). از جمله شاعرانی که سخن از باده و شراب و ساقی در اشعارشان مطرح است و با زبان عرفانی تعبیر و تفسیر می‌شوند، غزلیات مولانا جلال‌الدین بلخی، سعدی و حافظ هست که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرند. از آنجاکه موضوع اصلی عرفان از خود رستن و به حق پیوستن هست، مفاهیم عرفانی در این نوع اشعار جلوه و نمود خاصی دارند و هر یک از این تعبیر مفهوم خاصی را در عرفان ایفا می‌کنند. در کنار این‌ها ناپایداری دنیای غدار و شکایت از روزگار و بیان دشواری‌ها و تحمل رنج‌ها از جمله مضامینی است که با ساقی در آن مطرح می‌شود و ساقی‌نامه‌ها نیز محور سخنشان همان مضامینی است که در غزلیات عرفانی مطرح می‌گردد.

ابن فارض مصری بزرگ‌ترین سراینده شعر صوفیانه در ادبیات عرب است (مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۴، ۱۳۶۹: ۳۷۳) که اشعارش بیش از هر سراینده دیگر شهرت یافته و توسط صوفیان و عاشقان تکرار گردیده و یا به آواز خوانده شده است (عبدالجلیل، ۱۳۶۳: ۱۹۷). و یاز جمله شاعرانی است که در خمربه خود با زبان شیوا و رسا به بیان مضامین عرفانی پرداخته است. او اهل ذوق است؛ اهل ذوق کسی است که تجلیات وی از مقام روح و قلب به مقام نفس و قوای او نازل شود و چنان شود که آنرا به حس دریابد و با ذوق درک کند و از بشره و سیمای او ظاهر باشد. (گوهری، ۱۳۷۶: ۱۹۰) ابن فارض محنت دوست را لذت می‌پندارد مانند حلاج که تازیانه می‌خورد و آه نمی‌کرد. حتی سر را بالا نگه می‌داشت و به شیرینی لبخند می‌زد و بانگ مقدس را در میان لب‌های خشک و ترک خورده و خون آلود خود زمزمه می‌کرد. گرمای روز، هرم آفتاب و آزار طناب را با لبخندی بی‌رنگ اما شکوفا و درخشان استقبال می‌کرد. بی هیچ ناله‌ای و بی هیچ گونه شکایتی. (زرینکوب، ۱۳۷۷: ۱۱۰) ابن فارض در خمربه خود در عشق مستغرق شده است؛ استغراق آن باشد که او در میان نباشد و او را جهد نمایند و فعل و حرکت نباشد غرق آب باشد. هر فعلی را که از او آید، آن فعل او نباشد فعل آب باشد. اگر هنوز در آب دست و پای می‌زند او را غرق نگویند یا بانگی می‌زند که آه غرق شدم این را استغراق نگویند. (شریفی، ۱۳۸۹: ۱۷۷) ابن فارض در حقیقت در خمربه خود به نوعی مکاشفه دست یافته است؛ واژه «مکاشفه» از آن دسته تعبیر است که هم بار معنایی دارد هم بار ارزشی، در عین حال که واژه کشف و شهود در حاله‌ای از قداست، هیبت و والایی فرو رفته است و این گونه ارزش‌ها را با خود به ذهن می‌آورد، صوفیه برای این واژه تعاریف م‌معانی متعددی ذکر کرده‌اند، چنان که واژه «تجربه عرفانی» نیز چنین است (محمدتقی

فعالی، ۱۳۷۹: ۱۳۵). با بررسی محتوا و درون‌مایه قصاید ابن‌فارض با تکیه‌بر مباحث عرفانی، می‌توان وجوه مشترک مضامین اشعار او را با آثار مولانا و غزلیات سعدی و حافظ‌شمرّد. از آنجاکه شاعران مذکور در عرفان ید طولایی دارند و آثارشان سرشار از مفاهیم والای عرفانی است، می‌توان آثار آنان را با خمريّه ابن‌فارض مورد تطبیق قرار داد.

اکنون به مفاهیم مشترکی که این شاعران معروف به آن اشاره کرده‌اند، می‌پردازیم.

۱- ازلی بودن و قدم عشق

مطلع خمريّه ابن‌فارض دلالت بر ازلی بودن عشق دارد و می‌گوید:

شَرِبْنَا عَلَى ذِكْرِ الْجَيْبِ مُدَامَةً سَكِرْنَا بِهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ الْكَرْمُ
(طیبیان، ۱۳۹۰: ۱۹۰)

ترجمه: به یاد دوست باده‌ای نوشیدیم که بدان باده سرمست گشتیم پیش از آن‌که درخت انگور آفریده شود.

سعدی نیز همین مضمون را در موارد متعدد آورده است.

شـــــرابی در ازل در داد مـــــا را هنوز از تاب آن می در خماریم
(همان: ۷۸۵)

حافظ نیز در چندین بیت این مضمون را به کار بسته، از جمله در بیت:

در ازل داده‌ست ما را ساقی لعل لب‌ت جرعه جامی که من مدهوش آنجامم هنوز
مولانا نیز همین مفهوم را در مثنوی خویش چه زیبا سروده است:

جرعه‌ای چون ریخت ساقی الست بر سر این شوره خاک زبردست
جوش کرد آن خاک و ما زان جوششیم جرعه دیگر که بس بی‌کوششیم
(مثنوی مولوی، ۵ / ۳۹۱-۳۹۰)

۲- حیات بخشی باده

از دیدگاه ابن‌فارض، هنر و فضیلت عشق تا بدان میزان است که شرابش، مرده را زنده می‌کند و زنده واقعی زنده به عشق است:

وَ كَوْ نَضَحُوا مِنْهَا تَرَى قَبْرِ مَيِّتٍ لِعَادَتِهِ إِلَيْهِ الرُّوحُ وَ أَنْتَعَشَ الْجِسْمُ

مقایسه خمربه ابن فارض مصری با اشعار مولانا و غزلیات سعدی و حافظ / ۲۲۷

(طیبیان، ۱۳۹۰: ۱۹۱)

ترجمه: و اگر هم نشینان آن باده جرعه‌ای به یاد دوست بر خاک قبر آن دوست بپاشند، هرآینه روحش به جسم برمی‌گردد و جسمش به اهتزاز درآید.

سعدی در مورد حیات‌بخشی باده عشق چنین می‌گوید:

هر کو شراب عشق نخورده است دُرد درد آنست کز حیات جهانش نصیب نیست

(کلیات سعدی، به تصحیح فروغی، ۱۳۶۵: ۴۵۳)

لسان‌الغیب هم معشوق و سایه لطف او را حیات‌بخش دانسته و چنین گفته است:

فاتحه‌ای چو آمدی بر سر خسته‌ای بخوان لب بگشا که می‌دهد لعل لبث به مرده جان

(حافظ، به تصحیح خطیب رهبر، غ ۲۹۶)

مولوی نیز چنین می‌گوید:

از آن شراب که جرعه‌ای از او بچکد شراب ز خاک شوره بروید همان زمان گلزار

۳- شفابخشی شراب

ابن فارض، شفابخشی می را چنین توصیف می‌کند:

وَلَوْ قَرَّبُوا مِنْ حَانِهَا مُقْعَدًا مَشَى وَ يَنْطِقُ مِنْ ذِكْرِي مَذَاقَتِهَا الْبُكْمُ

(طیبیان، ۱۳۹۰: ۱۹۱)

ترجمه: و اگر شخص زمین‌گیری را به خان خمّار نزدیک گردانند، به راه می‌افتد و از یاد و ذکر چشیدن آن لال‌ها به سخن درآیند.

سعدی نیز چنین نظری دارد:

خستگی اندر طلبت راحت است درد کشیدن به امیـد دوا

(کلیات سعدی، به تصحیح فروغی، ۱۳۶۵: ۴۱۲)

حافظ نیز در چندین بیت به این مضمون اشاره دارد از جمله در بیت:

اسیر عشق شدن چاره خلاص من است ضمیر عاقبت‌اندیش پیش‌بینان بین

(حافظ، به تصحیح خطیب رهبر، غ ۳۱۳)

مولوی نیز می‌فرماید:

زان میی کان می چو نوشیده شود آب نطق از گنگ جوشیده شود
(مثنوی مولوی، دفتر ۶/۲۶۵۹-۲۶۵۵)

۴- توانگر بخشی شراب

ابن فارض در مورد توانگر بخشی می چنین می فرماید:

فَلَا عَيْشَ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ عَاشَ صَاحِبًا وَمَنْ لَمْ يَمُتْ سُكْرًا بِهَافَاتِهِ الْحَمِّ
(طیبیان، ۱۳۹۰: ۱۹۲)

ترجمه: و در یک مستی از آن باده خوشگوار - اگر چند به اندازه ساعتی باشد - روزگار را می بینی
که بنده تو گشته و تو فرمانروا و حکمرانی.
سعدی نیز در این باره چنین می فرماید:

سعدی اگر داغ عشق، در تو مؤثر شود فخر بود بنده را، داغ خداوندگار
(کلیات سعدی، به تصحیح فروغی، ۵۱۹)

حافظ نیز در چندین بیت به این مضمون اشاره دارد از جمله در بیت:

هر چند غرق بحر گناهم ز شش جهت تا آشنای عشق شدم ز اهل رحمت
(حافظ، به تصحیح خطیب رهبر، غ ۲۴۲)

مولوی نیز در این خصوص می فرماید:

شراب لعل که گر نیم شب برآرد جوش ز خاک شوره بروید همان زمان گلزار
(کلیات شمس، غزل ۱۱۳۵)

۵- شراب عشق شادی بخش است و زداینده غمها

ابن فارض بر آن است که باده عشق همه غم و اندوهها را می زداید:

وَإِنْ خَطَرَتْ يَوْمًا عَلَى خَاطِرِ أَمْرِيءٍ أَقَامَتْ بِهِ الْأَفْرَاحُ وَارْتَحَلَ إِلَيْهِمْ
(طیبیان، ۱۳۹۰: ۱۹۱)

ترجمه: و اگر روزی یاد آن باده بر خاطر کسی گذر کند، غمها از دل او رخت برمی بندند و
شادیها در دل او رخت اقامت می افکنند.

سعدی نیز چنین می‌فرماید:

خوشتر از دوران عشق ایام نیست بامداد عاشقان را شام نیست
(کلیات سعدی، به تصحیح فروغی، ۱۳۶۵: ۷۸۸)

حافظ نیز شراب را ز دینده غم‌ها می‌داند:

چون نقش غم ز دور ببینی شراب خواه تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقرر است
(حافظ، به تصحیح خطیب رهبر، غزل ۳۹)

مولوی نیز می‌عشق را شادی آور می‌داند. از جمله در بیت:

لذت تخصیص تو وقت خطاب آن کند که ناید از صد خم شراب
(مثنوی مولوی، ۴۲۰۴/۵-۴۲۰۱)

۶- بی‌باده عشق، عمر ضایع است

ابن فارض چنین می‌گوید:

عَلَى نَفْسِهِ فَلْيَيْكُ مَنْ ضَاعَ عُمْرُهُ وَ لَيْسَ لَهُ فِيهَا نَصِيبٌ وَلَا سَهْمٌ
(طیبیان، ۱۳۹۰: ۱۹۲)

ترجمه: کسی که از این باده بی‌بهره ماند، عمرش را ضایع ساخت و جای آن است که بر عمر تلف‌کرده خویش بگرید.

سعدی در موارد متعدد به مضمون ضایع کردن عمر بدون یاد دوست که باده محبت را می‌چشانند، اشاره نموده است:

جز یاد دوست هر چه کنی عمر ضایع است جز سرّ عشق هر چه بگویی بطلالت است
(کلیات سعدی، به تصحیح فروغی، ۱۳۶۵: ۴۳۲)

و حافظ نیز می‌گوید بی‌بهره‌گی از عشق شقاوت است:

هر آنکسی که در این جمع نیست زنده به عشق بر او نمرده به فتوای من نماز کنید
(حافظ، به تصحیح خطیب رهبر، غ ۲۴۴)

مولانا نیز در ابیات مختلف به این مضمون اشاره دارد از جمله در بیت:

پیر ایشانند کین عالم نبود جان ایشان بود در دریای جود
پیش ازین تن عمرها بگذاشتند پیشتر از کشت بر برداشتند
(مثنوی مولوی، ۱۷۰/۲-۱۶۸)

۷- نوشیدن باده عشق تقدیری است.

ابن فارض این گونه از آن حکایت می کند:

شَرِبْنَا عَلٰی ذِكْرِ الْجَيْبِ مُدَامَةً سَكِرْنَا بِهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ الْكَرْمُ
(طیبیان، ۱۳۹۰: ۱۹۰)

ترجمه: بر یاد حضرت دوست که روی محبت همه به سوی اوست، شرابی را که بدان مست شدیم؛ با یکدیگر نوشیدیم؛ پیش از آن که درخت انگور آفریده شود.

سعدی نیز چنین می گوید:

نه خود را به آتش به خود می زنند که زنجیر شوق است در گردنم
(بوستان، به تصحیح یوسفی، ۱۱۳: ۱۳۷۰)
پیش از آب و گل من در دل من مهر تو بود با خود آوردم از آنجا نه به خود برستم
(کلیات سعدی، به تصحیح فروغی، ۱۳۶۵: ۵۴۶)

حافظ چنین می فرماید:

برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر که ندادند جز این تحفه به ما روز الست
(حافظ، به تصحیح خطیب رهبر، غ ۲۴)

مولوی نیز در این مورد چنین می فرماید:

باده از ما مست شد نه ما ازو قالب از ما هست شد نه ما از او
ما چو زنبوریم و قالبها چوموم خانه خانه کرده قالب را چوموم
(مثنوی مولوی، ۱۸۱۲/۱ - ۱۸۱۱)

۸- کمال بخشی شراب عشق و ودیعه الهی بودن آن

ابن فارض می گوید:

فَلَا عَيْشَ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ عَاشَ صَاحِبًا وَمَنْ لَمْ يَمُتْ سُكْرًا بِهَا فَاتَهُ الْحَمُّ
(طیبیان، ۱۳۹۰: ۱۹۲)

و اشاره سعدی نیز به همین معنی است که در توحیدیه خود فرماید:

برخیز تا به عهد امان وفا کنیم تقصیرهای رفته به خدمت قضا کنیم
بی مغز بود سر که نهادیم پیش خلق دیگر فروتنی به در کبریا کنیم
(کلیات سعدی، به تصحیح فروغی، ۱۳۶۵، ۸۰۱)

به گفته مولانا خداوند به هر که بخواهد شراب یا زهر می نوشاند:

گفت صورت کوزه است و حسن می می خدایم می دهد از نقش وی
حافظ نیز گوید:

بیا که وقت شناسان دو کون بفروشدند به یک پیاله می صاف و صحبت صنمی
(حافظ، به تصحیح خطیب رهبر، غ ۴۷۱)

۹- معرفت آفرینی و آگاهی بخشی شراب عشق

ابن فارض چنین می فرماید:

وَلَوْ نَالَ قَدَمُ الْقَوْمِ لَثُمَّ فِدَامِهَا لِأَكْسَبَهُ مَعْنَى شَمَائِلِهَا اللَّثَمُ

ترجمه: و اگر نادان قومی به فیض بوسه دهان پالاینده خم یا جام آن می نایل گردد، هرآینه آن بوسه حقیقت خصلت‌ها و ویژگی‌های آن می را به او برساند.

(طیبیان، ۱۳۹۰: ۱۹۲-۱۹۰).

سعدی نیز در این مورد چنین می فرماید:

نسبت عاشق به غفلت می کنند وان که معشوقی ندارد غافل است
سعدیا نزدیک رأی عاشقان خلق مجنون‌اند و مجنون عاقل است
(کلیات سعدی، به تصحیح فروغی، ۴۳۸)

حافظ نیز به آگاهی بخشی شراب اشاره دارد:

می بده تا دهمت آگهی از سرّ قضا که به روی که شدم عاشق و از روی که مست
(حافظ، به تصحیح خطیب رهبر، غ ۲۴)

مولوی نیز در این خصوص اینگونه می فرماید:

طفل نو زاده شود حبر فصیح حکمت بالغ بخواند چون مسیح
(مثنوی مولوی، دفتر ۶/۲۶۵۹-۲۶۵۵).

۱۰- نوشیدن باده عشق گناه نیست بلکه هنر است

از دیدگاه این چهار شاعر عارف، نوشیدن شراب عشق نه تنها گناه نیست، بلکه ترک آن از خردمندی به دور و مستوجب گناه و عقوبت است. اگر چه عاشق با نوشیدن این شراب مورد سرزنش کوتاه نظران و ظاهرینان قرار گیرد و او را متهم به ارتکاب گناه کنند، در مکتب او ترک این مدامه روا نیست.

وَقَالُوا شَرِبْتَ الْإِثْمَ، كَلًّا وَإِنَّمَا شَرِبْتَ الْإِذَى فَي تَرْكُهَا عِنْدِي الْإِثْمُ
(طیبیان، ۱۳۹۰: ۱۹۱)

ترجمه: و گفتند: (ای نوشنده می) گناه (می) نوشیدی گفتم: نه هرگز، چیزی نوشیدم که به نظر من نوشیدن آن گناه است.

سعدی نیز به همین مضمون اشاره دارد و گوید:

عوام عیب کنندم که عاشقی همه عمر کدام عیب که سعدی خود این هنر دارد
(کلیات سعدی، به تصحیح فروغی، ۱۳۶۵: ۴۷۲)

حافظ نیز چنین می فرماید:

نبود چنگ و رباب و نبید و عود که بود گل وجود من آغشته گلاب و نبید
(حافظ، به تصحیح خطیب رهبر، غ ۱۸۴)

مولانا اصل باده را مینوی و معنوی می داند و می گوید:

شراب حق حلال اندر حلال است می خنّب خدا نبود محرم
(کلیات شمس، به تصحیح فروزانفر، ۱۳۵۵: غزل ۱۵۰۰)

۱۱- مستی بخشی باده عشق

این فارض می‌فرماید:

هَنِيئاً لَأَهْلِ الدَّيْرِ كَمْ سَكَّرُوا بِهَا وَ مَا شَرَبُوا مِنْهَا، وَلَكِنَّهُمْ هَمُّوا
(طیبیان، ۱۳۹۰: ۱۹۲)

ترجمه: گوارا باد آن باده محبت بر سالکان دیر که چه بسیار با آن مست شدند و حال آنکه از آن نوشیده‌اند بلکه تنها قصد و اراده نوشیدن آن را داشته‌اند.

نظر سعدی نیز اینگونه است:

مگر بویی از عشق مستت کند طلبکار عهد الستت کند
به پای طلب ره بدان جا بری وزانجا به بال محبت بری
(بوستان، به تصحیح یوسفی، ۱۳۷۰: ۳۵)

حافظ نیز به این مضمون اشاره‌ای دارد:

مطلب طاعت و پیمان صلاح از من مست که به پیمانه کشی شهره شدم روز الست
(حافظ، به تصحیح خطیب رهبر، غ ۲۴)

مولوی نیز در این مورد می‌فرماید:

بگذر از مستی و مستی‌بخش باش زین تلون نقل کن در استواش
چند نازی تو بدین مستی بس است بر سر هر کوی چندان مست هست
(مثنوی مولوی، ۶ / ۶۳۱-۶۳۰)

۱۲- پاکیزگی و صفای می و ثبات عزم

ابن فارض می را صفا بخش و پاک کننده می‌داند که عاشق حقیقی را به ثبات عزم اراده رهنمون می‌کند.

تَهْدَبُ أَخْلَاقَ النَّدَامِ فَيَهْتَدِي بِهَا لِطَرِيقِ الْعَزْمِ، مَنْ لَأَلَهُ عَزْمٌ
(طیبیان، ۱۳۹۰: ۱۹۱)

ترجمه: نوشیدن این باده اخلاق باده نوشان را پاک می‌گرداند و آن‌ها را به راه ثبات عزم و اراده رهنمون می‌گرداند.

سعدی نیز به استواری و ثبات عزم حاصل از عشق را چنین توصیف می‌کند:

چندم به سر دوانی پرگار وار گردت سرگشته‌ام ولیکن پای استوار دارم
(کلیات سعدی، به تصحیح فروغی، ۱۳۶۵: ۵۵۵)

حافظ نیز همین مضمون را چنین بیان می‌دارد:

صوفی بیا که آینه صافی است جام را تا بنگری صفای می لعل فام را
دل آینه صورت غیب است و لیکن شرط است که بر آینه زنگار نباشد
(حافظ، به تصحیح خطیب رهبر، غ ۷)

۱۳- باده عشق عین عنایت حق است

ابن فارض چنین ایده‌ای را دارد

وَ فِی سَكْرَةٍ مِنْهَا وَ لَوْ عُمَرَ سَاعَةً تَرَى الدَّهْرَ عَبْدًا طَائِعًا وَ لَكَ الْخُكْمُ

ترجمه: پس در حقیقت زندگی واقعی در دنیا از آن کسی است که مست آن باده گردید و برای هوشیاران زندگی واقعی متصور نیست و کسی که مرده مستی آن باده نگشت، استوار کاری و دوران‌دیشی را از دست داد.

(طیبیان، ۱۳۹۰: ۱۹۲-۱۹۰).

حافظ نیز به این مضمون اشاره‌ای را دارد:

آنچه او ریخت به پیمانۀ ما نوشیدیم اگر از خمر بهشتست و گر باده مست
(حافظ، به تصحیح خطیب رهبر، غ ۲۶)

مولانا چنین می‌گوید:

داده تو چون چنین دارد مرا باده کی بود کو طرب آرد مرا
چرخ در گردش گدای هوش ماست باده در جوشش گدای جوش ماست
(مثنوی مولوی، ۱/ ۱۸۱۲-۱۸۱۱)

۱۴- خماری باده عشق نه در این جهان بلکهتا روز حشر باقی است.

این اندیشه در خمربه ابن فارض نیز دیده می‌شود:

وَ عِنْدِي مِنْهَا نَشْوَةٌ قَبْلَ نَشْأَتِي مَعِيَ أَبَدًا تَبْقَى، وَ أَنْ بِلِيِّ الْعَظْمِ
(طیبیان، ۱۳۹۰: ۱۹۲).

ترجمه: و در من از آن می‌پیش از نوجوانیم مستی است. این مستی برای همیشه با من همراه است اگرچه استخوانم پوسیده باشد.

سعدی نیز چنین مضمون را دارد:

زان می‌که ریخت عشقت در کامِ جانِ سعدی تا بامدادِ محشر در سرِ خممار دارم
(پورجوادی، ۱۳۸۷: ۵۵۵)

حافظ نیز چنین نظر را دارد:

سر ز مستی برنگیرد تا به صبح روز حشر هر که چون من درازل یک جرعه خورد از جام دوست
(حافظ، غ ۶۲)

مولوی نیز چنین نظر دارد:

مست حق هشیار چون شد از دبور مست حق ناید به خود از نفخ صور
(مثنوی مولوی، ۶۸۸/۳)

نتیجه‌گیری:

ادبیات تطبیقی یکی از شاخه‌های ارزشمند و مهم علوم ادبی معاصر است که ما را از تأثیرپذیری ادبیات ملل مختلف جهان و نیز از تأثیرپذیری شاعران و نویسندگان یک ملت آگاه می‌کند و این نکته را اثبات می‌کند که شکوفایی کمال ادبیات هر ملت به‌دور از اندیشه‌های ادبی و ملی دیگر ملت‌ها ناممکن است. از طریق مقایسه تطبیقی آثار ادبی، کیفیت و ماهیت ادبیات هر ملت با ملل دیگر سنجیده می‌شود. از این رهگذر از دادوستدهای فکری و ادبی ملت‌ها آگاه می‌شویم و علاوه بر این با علایق و پیوندهای تاریخی و فرهنگی را که موجب تفاهم و دوستی ملت‌هاست، آشنا می‌شویم. در ادبیات هیچ‌یک از ملل مختلف نمی‌توان محصول ادبی برجسته و ممتازی را یافت که از ادبیات گسترده و متنوع جهان تأثیری هر چند اندک نپذیرفته باشد.

به‌طور کلی در بررسی و مقایسه خمربه ابن فارض با سعدی به نکات قابل توجهی برمی‌خوریم که

مدار و محور اصلی سخن سعدی بر عشق استوار است؛ اما عشقی که سعدی آن را توصیف می‌کند، در بادی امر زمینی و انسانی جلوه می‌کند. ولی با تأمل و تعمق بیشتر متوجه پاک و بی‌آلایش بودن عشق او می‌شویم که حکایت از عشق ازلی و ابدی و عشق آسمانی دارد که میثاق آن با حضرت دوست در محفل انس رفته است.

و گاه هدف سعدی از آوردن عشق‌های مجازی این است که انسان را از ابتلای به عشق مجازی رهایی دهد تا انسان پاداش این رهایی از بند را با اخلاص و اعتقاد و توجه به حق دریافت کند او که داغ عشق و فداکاری برای معشوق و ارادت به او را دارد. سعدی گرفتار شدن افراد در دام عشق مجازی را به اراده اشخاص نمی‌داند بلکه تقدیری می‌داند که خداوند بر مقربان خود روا می‌دارد تا نفوس مقربان در کوره بلا گذاخته شود و ناخالصی‌ها فروریزد تا افراد شایستگی وصال و دیدار جمال یار را پیدا کنند.

اما در بررسی و تطبیق خمیره ابن فارض با مولانا درمی‌یابیم که این دو عارف بزرگ به لحاظ مقارنت زمانی، سنخیت بیشتری در عقاید و اندیشه‌های عرفانی دارند و آن این‌که هر دو عشق را ازلی می‌دانند و در آن مستغرق‌اند؛ به طوری که هر دو اشعار خود را در حالت جذب و سُکر سروده‌اند؛ و بسیاری از اندیشه‌های عرفانی را با زبان و رمز و نمادین و سمبلیک بیان کرده‌اند؛ و همین امر موجب گردیده است که بر آثار آن دو شروع قابل توجهی نگاشته‌اند. این دو عارف شاعر به نوعی از بنیان‌گذاران مکتب خاصی در عرفان ادبیات فارسی و عربی به شمار می‌آیند. مولوی از عشقی سخن می‌گوید که مبتنی بر تجربه‌های روحانی است که شهود زیبایی و جلوه‌های جمال حق در ضمن آن تجربه‌ها است و منظور مولوی از شراب عشق رؤیت محبوب است. مولوی نه پروای دو. زخ دارد نه امید به بهشت و تنها طالب جمال یار است.

اما در مقایسه خمیره ابن فارض با حافظ به این نکته پی می‌بریم که حافظ به دلیل فاصله زمانی زیاد با ابن فارض، احتمال تأثیرپذیری او از عقاید و اندیشه‌های ابن فارض و محی‌الدین عربی بیشتر است به طوری که در جای‌جای غزلیات او به توصیف باده و سرمست بودن از آن با استفاده از زبان نمادین و ایهامی پرداخته است. حافظ عشق عرفانی را ناشی از تجلی حسن و عین عنایت حقیقی داند که البته حجاب غرور باید از میان برخیزد و او را از صومعه سلامت و ایمان ظاهری بیرون آورد تا به وصال محبوب نایل گردد و وصال روحانی تحقق یابد. نکته قابل توجه این‌که حافظ برخلاف ابن فارض در بیان مضامین باده و ساقی و شراب گاهی متوجه مسائل اجتماعی و سیاسی است؛ اما شعر ابن فارض فقط حالات و اندیشه‌های عرفانی او را بیان می‌کند؛ و شراب از نظر ابن فارض آیینی‌ای است تا او بتواند محبوب و معشوق اصلی خود یعنی خدا را در آن به تماشا بنشیند.

خمیره ابن فارض در حقیقت یک توحیدیه عرفانی است که عاشق از جمال حقیقت و زیبایی آن مست می‌شود و شراب معنوی از این جهت عزیز و ارزشمند است که باعث لقا و وصل به حضرت دوست می‌شود؛ و هیچ اشاره‌ای به اوضاع جهان در آن نیست؛ و این نشان می‌دهد که ابن فارض و علاقه‌مندان شعر او از اشخاص فارغ‌البالی بوده‌اند که غم نان و بیم جان و گرفتاری زمان نداشته‌اند. برخلاف حافظ که حتی در عرفانی‌ترین غزلش نیز سخن از بند غم ایام به میان آورده است. در دیوان ابن فارض بر عشق و محبت و توجه به زیبایی‌ها که تجلی صفات الهی با زبان رمز و نمادین به حالات روحی و عشق الهی پرداخته است.

عرفان حافظ مبتنی بر عشق و مستی است و ماهیت ضد خودبینی و خودپرستی دارد. او با نمادهایی چون: جام جم، باده، میخانه، خرابات و مانند آن درصدد است تا راهی به «بیخودی» و مستی بگشاید و فارغ از عجب و ریا در معشوق فانی و به او باقی شود. در عرفان او گاه، «ندیم و مطرب و ساقی» رنگ یکرنگی می‌پذیرند. باین‌همه وحدت حقیقی میان عاشق و معشوق ناممکن و دست‌نیافتنی است.

پی نوشت:

بزرگترینسراینده شعر صوفیانه در ادبیات عرب است اصل او از حماه بود و در سال ۷۵۶ هـ ق. / ۱۸۱۱. در قاهره، چشم به جهان گشود.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم، (۱۳۷۰)، با ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، انتشارات هجرت، قم، چاپ دوم.
- ۲- پورجوادی، (۱۳۸۷)، باده عشق (پژوهشی در معنای باده در شعر عرفانی فارسی)، نشر کارنامه، تهران، چاپ اول.
- ۳- خواجه شمس‌الدین محمد، حافظ، (۱۳۷۳)، دیوان غزلیات، به تصحیح: خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی‌علیشاه، تهران، چاپ سیزدهم.
- ۴- دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، (۱۳۶۹)، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلام، تهران.
- ۵- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۷)، لغت‌نامه دهخدا (۱۵ جلدی)، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید، تهران.
- ۶- زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۷)، شعله‌طور، انتشارات سخن، چاپ اول.
- ۷- سپه‌سالار، فریدون بن احمد، (۱۳۸۶)، زندگینامه مولانا جلال‌الدین مولوی، با مقدمه: سعید نفیسی، انتشارات اقبال، تهران، چاپ سوم.
- ۸- ستاری، جلال، (۱۳۷۴)، عشق صوفیانه، تهران نشر مرکزی، چاپ اول.
- ۹- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین، (۱۳۷۰)، بوستان، به تصحیح و توضیح: غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ چهارم.
- ۱۰- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین، (۱۳۶۵)، کلیات سعدی، به اهتمام: محمدعلی فروغی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ پنجم.
- ۱۱- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین، (۱۳۶۹)، گلستان، به تصحیح و توضیح: غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ دوم.
- ۱۲- شریفی، احمدحسین، (۱۳۸۹)، عرفان حقیقی و عرفان‌های کاذب، انتشارات به‌آموز، چاپ صحافی صدف) چاپ پنجم.
- ۱۳- طیبیان، سیدحمید، (۱۳۹۰)، گزیده متون نظم از مجانی‌الحدیثه دوره عباسی، ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.
- ۱۴- عبدالجلیل، ج.م، (۱۳۶۳)، تاریخ ادبیات عرب، ترجمه: آذرتاش آذرنوش، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ اول.
- ۱۵- فعالی، محمدتقی، (۱۳۷۹)، تجربه دینی و مکاشفه عرفانی، مرکز نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول.
- ۱۶- گوهرین، سیدصادق، (۱۳۷۶)، شرح اصطلاحات تصوف، انتشارات زوار، چاپ دوم.
- ۱۷- ماحوزی، مهدی، (۱۳۸۲)، توضیحی درباره مقاله عرفان سعدی، نشریه آینه میراث، دوره جدید، سال اول، شماره سوم.
- ۱۸- مولوی جلال‌الدین بلخی، (۱۳۶۶)، دیوان کامل شمس تبریزی، حواشی و تعلیقات م. درویش،

انتشارات جاویدان، تهران، چاپ هفتم.

۱۹- مولوی جلال‌الدین بلخی، (۱۳۵۵)، کلیات شمس تبریزی، به اهتمام: بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران،

انتشارات امیرکبیر.

۲۰- مولوی جلال‌الدین بلخی، (۱۳۷۳)، مثنوی معنوی، به تصحیح: رینولد الین نیکلسون، انتشارات

امیرکبیر، تهران، چاپ اول.